

وصیت نامه قاضی محمد

کیومرث صالح (*) می‌نویسد:

برای تکمیل گزارش به زندان رفتم. هنگامی که با یکی از افسران وارد زندان شدم، قاضی محمد در حال خواندن نماز بود. افسر مزبور خبر اعزام قاضی‌ها را به تهران به مشارالیه‌م داد. صدر و سیف قاضی بسیار مسرور شدند، اما قاضی محمد از حضور و اعلام خبر ما کوچکترین تغییری به خود راه نداد. قاضی‌ها وسایل خود را جمع کردند و از افسر مسئول خواستند جهت تامین مخارج سفر از منازلشان برای آنها پول بیاورند اما نامبرده گفت مسئولیت سفر و تامین هزینه‌ها بر عهده ارتش است. هر قاضی در معیت ۱۰ سرباز مسلح، سوار یک خودرو نظامی شد. عصر همانروز مقررات منع آمد و شد و حکومت نظامی در مهاباد اعلام شد. در میدان "چوار چرا" خانه سه طبقه‌ای وجود داشت که یک در آن بسوی میدان باز می‌شد. این خانه از روز پیش به بهانه اسکان موقت هیات اعزامی تخلیه شده بود. اتومبیل حامل قاضی محمد که جلو دو خودرو دیگر حرکت می‌کرد در میدان چوارچرا متوقف شد. قاضی محمد سؤال کرد چرا اینجا توقف می‌کنید؟ افسر پاسخ داد: مبدأ حرکت جنابعالی به تهران، از اینجا است. هنگامی که قاضی محمد از اتومبیل پیاده و وارد راهرو شد، دادستان نیکوزاد و چند سرباز مسلح را به همراه رئیس بهداشت که تازه از تهران وارد شده بود، دید. بر روی یک میز قرآنی قرار داده شده بود. دادستان سرهنگ نیکوزاد حکم دادگاه را قرائت و به قاضی اعلام کرد حکم، هر چه سریعتر باید اجرا شود.

سرهنگ نیکوزاد به قاضی گفت: هر چه سریعتر وصیت نامه‌ای تنظیم کنید. قاضی نیز بلافاصله پشت میز نشست و شروع به نوشتن وصیت نامه کرد. در مدتی کوتاه چندین صفحه نوشت اما بزودی خسته شد و از ملای مهابادی خواست سخنان او را در وصیت نامه یادداشت نماید. قاضی محمد بسیار با تانی سخن می‌گفت: فلان زمین و فلان مکان و فلان مسجد و مدرسه و بیمارستان را تاسیس کنید تا آیندگان از آن استفاده کنند. هنگامی که وصیت نامه به پایان رسید، حدود ۲/۵ ساعت به نماز و راز نیاز با خدا گذشت. دادستان از طولانی شدن نماز قاضی کاملاً عصبی شده بود. پس از اتمام راز و نیاز، قاضی از دادستان خواست مطالب دیگری بنام مردم کردستان به وصیت نامه بیفزاید. دادستان دستور داد قلم و کاغذ آماده کنند. قاضی محمد به ملا گفت هر چه می‌گویم بنویس. ملا پاسخ داد قربان چه بنویسم؟ شاید دادستان اجازه ندهد. قاضی محمد به تندى پاسخ داد:

دادستان کیست که به من امر و نهی کند؟ آنچه من می‌گویم بنویس.

کیومرث صالح در ادامه می‌گوید:

قاضی محمد مطالب را به فارسی ادا کرد و از ملا خواست آن را به کردی بنویسد. ملا گفت: قربان! نمی‌دانم به کردی بنویسم. قاضی محمد با ناراحتی گفت:

" اینهم یکی دیگر از بدبختیهای ملت کرد " و خود نوشتن آغاز کرد:

بسم الله‌عزیز رحیم

ملت مظلوم، محروم و ستم‌دیده کرد! برادران عزیزم! در آخرین لحظات زندگی مطالبی را بعنوان نصیحت عرض می‌کنم. بخاطر خدا دست از دشمنی یکدیگر دست بردارید، متحد شوید و به حمایت یکدیگر برخیزید. در برابر دشمن بایستید، خود را به ثمن بخرس به دشمنان نفروشید. دشمن تنها برای دستیابی به منافع خود شما را می‌خواهد. پس از آن شما دیگر تفاله‌ای بیش نیستید. دشمنان ملت کرد بسیارند، ظالماند، لامروت و بی‌وجدانند. رمز سربلندی هر ملتی اتحاد و با هم بودن است. آزادی یک ملت، مستلزم پشتیبانی آحاد ملت است. ملت بدون اتحاد، همواره تحت سلطه خواهد بود. شما ملت کرد. چیزی از ملت‌های دیگر کم ندارید. اتفاقاً مردانگی، غیرت و شجاعت شما بسی بیشتر است. ملت‌هایی که از بند اسارت رسته‌اند. متحد بوده‌اند و بس.

شما نیز می‌توانید با اتحاد و همبستگی زنجیر اسارت پاره کنید. حسودی، خیانت و خودفروشی را کنار بگذارید. دیگر فریب دشمنان را نخورید. دشمن ملت کرد از هر دسته و گروه و رنگ و نژاد، باهم دشمن است، بی رحم است وجدان ندارد، شما را بجان هم می‌اندازد تا به منافع خود دست یابد، با وعده‌های دروغین، شما را می‌فریبد.

از اسماعیل آقا شکاک تا جوهر آقا برادرش و حمزه آقا منگور و چندین و چند قهرمان دیگر، فریب این ظالمان ملعون را خوردند و نامردانه به شهادت رسیدند. همه آنها را با قرآن و قسم فریب دادند آخر اینها کی قرآن و قسم حالیشان است، وفا نزد این جماعت، کالای بازار است. در راه خدا و بخاطر او پشت یکدیگر را خالی نکنید و متحد شوید مطمئن باشید اگر دشمن به شما عسل بدهد، آلوده به زهر است. فریب سوگندهای دروغین را نخورید. اگر هزاربار هم به قرآن، سوگند یاد کنند بازهم هدفی جز نابودی شما ندارند. در آخرین ساعات زندگی خود، خدا را شاهد می‌گیرم که در راه آزادی و بختیاری شما جان و مال خود را فدا نمودم و از هیچ تلاشی فروگذار نکردم. نزد ایشان، کرد بودن شما جرم است، سر و جان و مال و ناموس شما نزد آنها حلال است.

آنها چون در میدان نبرد نمی‌توانند رودر روی شما بایستند همواره به حيله روی می‌آورند. شاه و ایادی او بارها پیغام فرستادند که برای مذاکره آماده هستند و تمایل به خونریزی ندارند اما من می‌دانستم آنها دروغ می‌گویند. اگر نبود خیانت، خودفروشی و فریب خوردگی برخی سران عشایر، جمهوری هرگز شکست نمی‌خورد.

وصیت می‌کنم فرزندانان را دانش و علم بیاموزید. ملت ما از دیگر ملل جهان، چیزی کم ندارد الاً دانش و علم. دانش بیاموزید تا از کاروان بشریت عقب نمانید. دانش، سلاح نابودی دشمنان است.

مطمئن باشید اگر به دو اسلحه اتحاد و دانش مسلح شوید، دشمنان کاری از پیش نخواهند برد. شما نباید با مرگ من و برادران و پسرعموهایم ترسی بدل راه دهید. هنوز قهرمانان بسیاری باید جان فدا کنند تا درخت آزادی کردستان به ثمر بنشیند. مطمئن هستم پس از ما نیز هستند قهرمانان دیگری که فریب بخورند، اما امیدوارم مرگ ما درس عبرتی برای تمامی مبارزان رهایی کردستان شود. وصیت دیگری برای دلسوزان ملت کرد دارم. از خدای بزرگ، رهایی ملت خود را طلب کنید. شاید از خود پرسید من چرا پیروز نشدم؟ در پاسخ باید بگویم بخدا پیروز واقعی من هستم. چه نعمتی بالاتر از این که در راه ملت و سرزمینم، سر و مال و جان فدا کنم. باور کنید من بارها از خدا خواسته‌ام اگر قرار است بمیرم بگونه‌ای جان بسپارم که با روی سرخ در محضر خدا و رسول و ملت حاضر شوم. چنین مرگی فتح واقعی است.

عزیزانم! کردستان، سرزمین ملت کرد و خانه اوست. هیچکس حق حسادت و بخل ندارد همه در خانه خود آزادند. هر چه از دستتان برمی‌آید برای رهایی کرد دریغ نکنید.

دیگر نباید بر سر راه کسانی که مسئولیت بر عهده می‌گیرند قرار بگیرید. از سنگ پرانی دست بردارید و وظائف خود را بنحو احسن به انجام رسانید. مطمئن باشید برادر کرد شما براتب از دشمن بیگانه بهتر است. من اگر مسئولیت قبول نمی‌کردم اکنون در پای چوبه دار نبودم و در کنار خانواده خود ایام می‌گذراندم، اما وظیفه من، بالاترین هدف من بود. و تا پای جان ایستادم. به امید خداوند متعال، سرانجام بر دشمنان پیروز خواهیم شد.

۱- به خدا و ما جاء من عندالله و پیامبر اکرم (ص) ایمان داشته باشید و وظائف دینی خود را بنحو احسن بجا آورید.

۲- اتحاد و همبستگی، رمز پیروزی است. حسادت و خودفریبی را کنار بگذارید و در پذیرش مسئولیت و خدمتگذاری با یکدیگر رقابت کنید.

۳- دانش و آگاهی خود را ارتقاء دهید تا فریب دشمنان نخورید.

۴- هرگز دشمن را دوست مپندارید چرا که او خصم ملت و میهن و دین شماست.

۵- برای چند روزه زندگی در این دنیای فانی خود را مفروشید. تاریخ ثابت نموده است که دشمن به کوچکترین بهانه‌ای، مبادرت به کشتار و سرکوب می‌کند.

۶- به یکدیگر خیانت نکنید نه خیانت سیاسی و نه خیانت مالی و جانی و ناموسی. خیانتکار نزد خدا و خلق رو سیاه است و خیانت، سرانجام به خود او باز می‌گردد.

۷- با کسانی که بدون خیانت، انجام وظیفه می‌کنند همکاری نمائید. خدای نکرده هرگز جاسوس بیگانه نشوید.

۸- مکانهایی که در وصیت نامه به آنها اشاره نمودم (مسجد، مدرسه، بیمارستان) متعلق به خود شماست. به بهترین نوع ممکن از آن استفاده کنید.

۹- از قیام دست بردارید تا از سلطه رهایی یابید. مال دنیا هیچ است، اگر سرزمینی داشته باشید استقلال داشته باشید و مال و خاک و میهن شما متعلق به خود شما باشد. آنگاه همه چیز خواهید داشت، هم مال، هم ثروت، هم دولت هم آبرو و هم میهن.

۱۰- گمان نمی‌کنم جز حق الله، حق دیگری برگردن داشته باشم، با وجود این اگر کسی احساس می‌کند طلبی از من دارد به وارثان من مراجعه کند.

تا دست به دست یکدیگر ندهید، فتح میسر نخواهد شد. به یکدیگر ظلم نکنید چون خداوند دشمن ظالمان است.

امیدوارم سخنان مرا بپذیرید. خداوند شما را بر دشمنان پیروز گرداند.

مراد مانصیحت بود و گفتیم

حوالت با خدا کردیم و رفتیم

خدمتگذار ملت و میهن محمدقاضی

منبع: کتاب "قاضی محمد و جمهوری در آینه اسناد"، بهزاد خوشحالی، ۱۳۸۰، همدان

(*) "کیومرث" صالح خبرنگار مجله ارتش شاهنشاهی ایران که خود در دادگاه قاضی‌ها حضور داشته است و از آنجایی که خواهرزاده سرلشکر فریدون‌جم شوهر شمس (خواهر شاه ایران) بوده است، مورد اعتماد دربار شاه بوده است. گزارش جریان محاکمه قاضی‌ها که توسط کیومرث صالح نوشته شده است، در ویژه‌نامه‌ای چاپ شده و جهت مطالعه به شیوه بسیار محرمانه در اختیار افسران بلندپایه و مورد اعتماد شاه قرار داده شده است.